

دوفصلنامه مطالعات  
تفسیری قرآن کریم  
شماره نهم، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

## معناشناسی «والد» و «والده» در قرآن کریم

سید محمود طیب حسینی \*

مطهره سادات طیب حسینی \*\*

### چکیده

یکی از مفاهیم مهم قرآن مجید، ناظر به روابط خانوادگی مؤمنان، مفهوم «والد» و «والده» است. این دو مفهوم، شش بار در پنج سوره آمده و افزون بر آن، یک بار به شکل جمع مؤنث (والدات) و بیست بار به شکل تشبیه (والدین) در سوره‌های مختلف مکی و مدنی ذکر شده است. تلقی عموم مفسران از مفهوم «والد»، پدر و از «والده»، مادر است. مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و با مطالعه کاربردهای «والد» در فرهنگ عربی و قرآن مجید با نگاه موضوعی، درصدد پی جویی تحولات معنایی این واژه برآمده است. یافته‌های پژوهش، حاکی از آن است که هر دو مفهوم «والد» و «والده» در قرآن، به معنای مادر است؛ با این تفاوت که مفهوم نخست به گاه انتساب فرزند به مادر، و مفهوم دوم با نظر به فعل زاییدن، در مورد مادر به کار می‌رود، اما اطلاق آن درباره پدر فقط در موارد تشبیه و از باب تغلیب است. نتیجه آنکه در تفسیر قرآن اولاً باید از حمل کلمات بر معانی مشهور و مرتکز در اذهان پرهیز کرده و به معانی عصر نزولی خود، تفسیر شوند؛ ثانیاً تفسیر کلمات قرآن به چند معنا در صورتی جایز است که شواهد زبانی، آن را همراهی کند.

**واژگان کلیدی:** چند معنایی، معناشناسی، مفاهیم قرآنی، والد، والده.

---

\* استاد گروه قرآن پژوهی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ایران؛ tayejbh@rihu.ac.ir

\*\* دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه قم، قم، ایران؛ mst.hosseini@chmail.ir

## بیان مسئله

از زیربنایی‌ترین مقدمات فهم، تفسیر و تدبر در قرآن، به عنوان کتاب هدایت و تربیت، تحقیق در مفهوم کلمات قرآن و دریافت شناخت صحیح آنهاست. به منظور بهره‌گیری هرچه بیشتر و بهتر از پیام‌های تربیتی قرآنی، بیش از هرچیز، نیازمند درک و دریافت دقیقی از معنای مفاهیم و واژگان اساسی آن در حوزه تربیت هستیم. یکی از مفاهیم مهم قرآن مجید، ناظر به روابط خانوادگی مؤمنان، که درک صحیح معنای آن می‌تواند در دریافت پیام‌های تربیتی قرآن و روابط میان فرزندان و والدین تأثیر شگرفی داشته باشد، مفهوم «والد» و «والده» است. تلقی عموم مفسران از مفهوم «والد»، پدر و از «والده»، مادر است. کاربرد «والد» درباره پدر، از چنان رواج و قطعیتی برخوردار است که هر گونه تردید در این کاربرد در نگاه بدوی، مردود است. اما نگارندگان در جریان پژوهش درباره مفهوم «أب» در قرآن و تفاوت آن با «والد»، به دیدگاه پاره‌ای لغویان درباره برخی کاربردهای حسی «والد» برخوردند که نسبت به معنا و تفسیر مشهور «والد» و «والده» در قرآن ایجاد تردید کرد و ایشان را به انجام این پژوهش، با هدف پاسخ به این سؤالات واداشت:

۱. در فرهنگ عرب و منابع کهن، لغت «والد» و «والده» در چه معنایی به کار رفته‌اند؟
  ۲. این دو واژه، در قرآن کریم به چه معنایی به کار رفته و از چه تحوّل‌ی برخوردار شده‌اند؟
  ۳. شناخت معنای این دو واژه، چه تأثیری در فهم قرآن داشته و چه پیام‌های تربیتی به همراه دارد؟
- با وجود اینکه مقالات زیادی درباره مفاهیم مختلف قرآن کریم تألیف شده و در آنها به بررسی معنای آن مفاهیم در قرآن پرداخته‌اند، اما مقاله‌ای که به بررسی مفهوم «والد» و «والده» در قرآن پرداخته و تفاوت آن را با مفهوم «والد» بیان کرده باشد، یافت نشد.

### ۱. دیدگاه مفسران و مترجمان در معنای «والد»

مراجعه به تفاسیر و ترجمه‌های قرآن نشان می‌دهد که تقریباً همه مفسران و مترجمان قرآن، به جز مواردی اندک، «والد» و «والده» را در قرآن کریم به ترتیب به پدر و مادر تفسیر و ترجمه کرده‌اند. تفسیر و ترجمه «والده» به مادر، غیر قابل تردید و انکار است، اما مراجعه به منابع لغت می‌تواند ما

را در معنای مشهور «والد» به تردید افکند. این واژه، سه بار در آیات مکی سوره بلد (۱ بار) و لقمان (۲ بار) آمده است.

### ۱-۱. معنای «والد» در سوره بلد

در سوره بلد، خدای تعالی به «والد» سوگند خورده است: «وَّ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدٌ» (بلد: ۳). از ۴۹ ترجمه موجود در برنامه جامع التفاسیر، ۴۳ ترجمه، آن را به پدر و ۶ ترجمه (بلاغی، ۱۳۸۶؛ خسروانی، ۱۳۹۰؛ صلواتی، ۱۳۸۷؛ دهلوی، بی تا؛ ناشناس، ۱۳۸۴، ذیل آیه؛ میدی، ۱۳۷۱، ج ۱۰، ص ۴۹۵) آن را به زاینده ترجمه کرده‌اند. بلاغی مقصود از زاینده را حضرت ابراهیم علیه السلام و خسروانی، حضرت آدم یا حضرت ابراهیم علیه السلام دانسته است. از آنجا که زاینده حقیقی فرزند، مادر است، باید گفت که مطابق این ترجمه‌ها، مجازاً به پدر، «والد» اطلاق شده است.

### ۱-۲. معنای «والد» در سوره لقمان

در آیه ۳۳ سوره لقمان، از عدم بلاگردانی والد و فرزند از یکدیگر در روز قیامت سخن به میان آمده است: «وَ أَحْسَبُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا»؛ «و از روزی بترسید که هیچ پدری بلاگردان فرزند نخواهد شد و نه هیچ فرزندی بلاگردان پدر» (ترجمه طاهری). برخلاف آیه بلد، همه مترجمان، «والد» در این آیه را به پدر ترجمه کرده‌اند؛ به جز ترجمه‌ای متعلق به قرن دهم هجری که آن را به پدر زاینده ترجمه نموده است. تفاسیر قرآن نیز به همین شیوه و با اختلافاتی جزئی، «والد» در هر دو آیه را به پدر با تفصیل یاد شده درباره آیه سوره بلد تفسیر کرده‌اند. از مفسران صحابه و تابعین، هیچ روایتی دیده نشد که «والد» در آیه لقمان را تفسیر کرده باشند، اما روایاتی در تفسیر آیه بلد نقل شده است؛ از جمله طبرسی می‌نویسد: «مفسران در مقصود از «الوالد» و «ما ولد» اختلاف کرده‌اند که مقصود از آن چیست. برخی (عکرمه از ابن عباس) گفته‌اند مقصود از «والد»، هر والد زاینده‌ای است و مقصود از «ما ولد»، هر والد نازا است: «الوالد: الذي يلد، و ما ولد: العاقر الذي لا يولد له». در این تفسیر، حرف «ما»، نافیه در نظر گرفته شده است (ما ولد = نژاد). بعضی (مجاهد، قتاده، ضحاک و ابی صالح) مقصود از آن را آدم و فرزندانش و بعضی دیگر (ابوعمران جوفی) مقصود از آن را ابراهیم علیه السلام و فرزندان (عربش که ساکن مکه‌اند) دانسته‌اند،

اما دیدگاه صحیح آن است که این واژه، عام است و هر زاینده‌ای و آنچه می‌زاید را دربرمی‌گیرد» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۷۴۷؛ طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۳۰، ص ۱۲۵). طبرسی دیدگاه اخیر را از امام صادق علیه السلام هم نقل کرده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۰، ص ۷۴۷)، اما ابن عطیه (۱۴۲۲ق، ج ۵، ص ۴۸۳) از ابن عباس دیدگاه عام بودن «والد» و «ولد»، شامل همه انواع حیوان و نسلی که به وجود می‌آورند، به جز آنها که نازا هستند، نقل کرده است: «قال ابن عباس ما معناه: أن الوالد والولد هنا على العموم فهي أسماء جنس يدخل فيها جميع الحيوان، وقال ابن عباس وابن جبیر وعكرمة: وَوَالِدٍ مَعْنَاهُ: كل من ولد و أنسل، و قوله وَ ما وُلِدَ، لم يبق تحته إلا العاقر الذي ليس بوالد البته». ماوردی (بی‌تا، ج ۶، ص ۲۷۵) این دو دیدگاه را نیز به دیدگاه‌های فوق افزوده است: «۱. «والد»، نازا و «ماولد»، زاینده (از عکرمة) و ۲. «والد»، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و «ما ولد»، امت آن حضرت» مشاهده می‌شود که ظاهراً هیچ‌یک از مفسران در تفسیر «والد» به پدر تردید نکرده‌اند.

## ۲. معنای «والد» در فرهنگ عربی

«والد» اسم فاعل از ریشه «ولد» است. ابن فارس می‌گوید: واو، لام و دال، دارای یک معنای اصلی است و آن فرزند آوردن و نسل است، و «تَوَلَّدَ الشَّيْءُ عَنِ الشَّيْءِ»، یعنی این چیز از آن چیز به وجود آمد» (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۱۴۳). در منابع کهن لغت، همچون العین خلیل بن احمد فراهیدی (۱۷۵ق)، جمهره بن درید (۳۲۱ق)، تهذیب اللغه ازهری (۳۷۰ق)، المحيط فی اللغه صاحب بن عباد (۳۸۵ق) و المحکم ابن سیده اندلسی (۴۵۸ق)، واژه «والد» به «شاة حامل» یعنی گوسفندی که باردار - مادر - است معنا شده است (ر.ک: فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۸، ص ۷۱؛ ازهری، ۱۴۲۱ق، ج ۱۴، ص ۶۱؛ ابن درید، ۱۹۸۸م، ج ۲، ص ۶۸۲؛ ابن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۳۵۶ و ابن سیده، ۱۴۲۱ق، ج ۹، ص ۴۲۹).<sup>۱</sup> عبارت صاحب بن عباد صریح‌تر است. وی (۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۳۵۶) می‌نویسد: «والد» گوسفند ماده‌ای است که فرزند زاده است: والوالد، التي قد وُلِدَتْ». ابن سیده نیز تصریح می‌کند که هم «والده» و هم «والد» به معنای مادر است، با این تفاوت که والده

۱. عبارت فیروزآبادی (۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۸۱) این است: «و وُلِدَتْ تِلْدٌ وِلَادًا و وِلَادَةٌ و إِلَادَةٌ وِلْدَةٌ و مَوْلِدًا. و هی وَالِدٌ و وَاِلْدَةٌ. و شَاةٌ وَاِلْدٌ و وَاِلْدَةٌ و وُلُوْدٌ».

بر فعل زادن و والد بر نسبت مادری دلالت می‌کند. ثعلب، از نحویان مشهور نیز اطلاق این دو واژه را درباره زن و هر بارداری که فرزند به دنیا می‌آورد نقل کرده است: «وَلَدَتْهُ أُمُّهُ وِلَادَةً، وِإِلَادَةً - عَلِي الْبَدَلِ - فَهِيَ وَالِدَةٌ، عَلِي الْفِعْلِ، وِوَالِدٍ، عَلِي النَّسَبِ، حَكَاه تَغَلَّبَتْ فِي الْمَرْأَةِ وَكُلِّ حَامِلٍ تَلِدُ.»

در آثار یادشده گزارشی از اطلاق «والد» بر پدر نیامده است، اما از اواخر قرن چهارم به بعد، در برخی منابع همچون: صحاح جوهری (۳۹۳ق) (۱۳۷۶، ج ۲، ص ۵۵۳)، مفردات راغب (نیمه اول قرن ۵) (۱۴۱۲ق، ص ۸۸۳)، مقدمه الادب زمخشری (۵۳۸ق) (۱۳۸۶، ص ۴۴) و منابع متأخرتر (ر.ک: ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۶۷؛ فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۶۷۱)، «والد» را مرادف با «أب» و «والده» را مرادف با «أم» شمرده‌اند. جوهری گوید: «والد» به معنای پدر و «والده» به معنای مادر است و به هر دوی آنها «والدان» گویند». از ابن سکیت نقل شده که «عرب به گوسفند آبستن، «شاة والد» گوید» (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۵۵۳). مشاهده می‌شود که جوهری نیز به نقل از ابن سکیت از کاربرد «والد» برای گوسفند ماده، که نقش مادر دارد، خبر داده است.

بنابراین چنان‌که ملاحظه می‌شود، به نظر لغویان کهن، «والد» مؤنث شمرده شده و درباره گوسفند و یا زنی که باردار است و فرزند به دنیا می‌آورد به کار می‌رفته است. همچنین در این منابع، از کاربرد تشبیه «والدان» در معنای پدر و مادر یاد نشده است، اما کاربرد تشبیه این کلمه در ۲۰ آیه قرآن، دلیلی کافی و محکم از رواج این واژه در عصر نزول و قبل از آن است. اگرچه به نظر لغویان متأخر، کاربرد «والدین» در معنای پدر و مادر از باب تغلیب جانب پدر بر مادر است (ر.ک: فیومی، ۱۴۱۴ق؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ذیل «ولد»)، اما با توجه به شواهد منابع کهن لغت، به طور طبیعی در مورد این کلمه باید جانب مادر بر پدر غلبه داده شده باشد. این احتمال، دور از ذهن نیست که با کاربرد گسترده واژه مثنای «والد» در قرآن کریم در دوره اسلامی و از همان صدر اسلام، واژه «والد» از «والدان» برگرفته شده و درباره پدر به کار رفته است. از اینجا بود که در منابع دینی، واژه «والد» در معنای پدر کاربرد یافته و مفسران نخستین صحابه و تابعان، به طور گسترده، «والد» در قرآن کریم را به معنای پدر تفسیر کرده‌اند. به هر روی، تردیدی نیست که در همان دهه‌های نخستین پس از هجرت، واژه «والد» به معنای پدر، کاربردی رایج و شایع داشته است؛ چنان‌که در کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام در معنای پدر به کار رفته است (به عنوان مثال ر.ک: شریف رضی، ۱۴۱۴ق، ص ۵۴۶ و ۳۹۱). بنابراین

برخلاف منابع لغت اولیه، که از کاربرد «والد» درباره پدر یاد نکرده‌اند، در منابع روایی، شواهد متعددی دال بر رواج کاربرد «والد» به معنای پدر وجود دارد. نتیجه آنکه بر اساس شواهد لغوی، کاربرد واژه «والد» در دوره قبل و بعد از نزول قرآن در معنای مادر، قطعی بوده و کاربرد این واژه بعد از عصر نزول در منابع روایی و تفسیری بر پدر قطعی است، اما کاربرد این واژه در دوره جاهلی و قبل از نزول قرآن در معنای پدر، مورد تردید است. می‌توان گفت که با فرض کاربرد واژه «والد» در دوره جاهلی و زمان نزول قرآن در معنای پدر، می‌توان این واژه را همانند برخی واژه‌های مشابه (ر.ک: ادامه مقاله) برخوردار از کاربردی دوگانه (هم به معنای مادر و هم به معنای پدر) معرفی کرد. در نتیجه، این واژه را در قرآن کریم، قابل تفسیر به هر دو معنا دانست.

### ۳. تفاوت «والد» با «والده»

با توجه به معنایی که در منابع کهن لغت برای «والد» گزارش شد، برخلاف نظر برخی لغویان متأخرتر که «والد» را با «أب» مترادف شمرده‌اند، «والد» با «والده» مترادف و هر دو به معنای مادر است. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا این دو واژه، کاملاً و از همه جهات با یکدیگر مترادف اند یا تفاوت‌هایی میان آن دو شناخته شده است؟ در پاسخ باید گفت مطابق نقل لغویان، میان دو واژه «والد» و «والده» تفاوت وجود دارد.

پیش‌تر اشاره شد که ابن سیده (۱۴۲۱ق، ج ۹، ص ۴۲۹) از ثعلب نقل کرده است که «والده» بر فعل و «والد» بر نسبت دلالت می‌کند، یعنی به مادر از این جهت «والده» گویند که کار و عمل زاییدن را انجام می‌دهد و به هم‌راز آن جهت که فرزند به او نسبت داده می‌شود «والد» گویند: «فهی والدةٌ، علی الفِعلِ، و والِدٌ، علی النَّسبِ». این تفاوت در برخی کتاب‌های لغت متأخر نیز بازتاب یافته است (ر.ک: ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۶۷؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۴۲۶؛ موسی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲)؛ بنابراین هنگامی که بخواهند از نسبت مادر به فرزند یاد کنند و بگویند این زن، مادر فلانی است، از او به «والد» یاد می‌کنند و هنگامی که بخواهند از زنی به عنوان زاینده و به دنیاآورنده فرزندی یاد کنند و به عمل زاییدن وی اشاره کنند، از او به «والده» یاد می‌کنند. این تفاوت، شواهد فراوان و مختلفی در زبان عربی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

### ۳-۱. «حامل» و «حامله»

هر دو به معنای باردار و از کلمات مختص به زن است که اولی را به جهت نسبت و دومی را به جهت فعل به زن، نسبت می دهند؛ یعنی هنگامی که بخواهند به زنی نسبت بارداری دهند، به وی «حامل» و هنگامی که بخواهند عمل بارداری را نسبت دهند، به وی «حامله» می گویند (ابن سیده، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۳۶۶؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۱۶۸). جوهری (۱۳۷۶، ج ۴، ص ۱۶۷۶) به نقل از نحویان کوفه می گوید: «حامل» به عنوان نعت و وصف زن به بارداری (آبستنی) به کار می رود و اختصاص به جنس مؤنث دارد، و «حامله» برای معنایی اعم از بارداری یا حمل بار بر پشت یا سر به کار می رود و به چنین شخصی «حامل» نمی گویند. فیومی (۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۵۱) نیز «ة» در «حامله» را داخل بر مبالغه دانسته و صفت «حامل» را مشترک میان مذکر و مؤنث شمرده است، اما دیدگاه ثعلب، از شواهد بیشتری برخوردار است. از سخن جوهری، همان نظر ثعلب هم قابل برداشت است؛ یعنی «حامل»، وصف زن باردار است و «حامله» برای دلالت بر فعلیت بارداری وی به کار می رود: «یقال امرأة حامل و حامله. فمن قال حامل قال هذا نعت لا یكون إلا للإناث و من قال حامله بناه علی حَمَلَتْ فهی حامله»<sup>۱</sup>. (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۱۶۷۶؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۰۶ و ر.ک: ازهری، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۵۸ که همین دیدگاه را به نقل از ابن سبکیت از فراء آورده است).

### ۳-۲. «مُرْضِع» و «مُرْضِعَة»

به معنای شیردهنده است که هر دو از وصف های مختص به زنان است با این تفاوت که «مرضع» بر نسبت شیردادن و «مرضعة» بر عمل و فعل شیردادن دلالت می کند (ابن سیده، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۴۰۵) یعنی به زنی که دارای شیر و فرزند شیرخوار باشد «مرضع» و به زنی که در حال شیر دادن فرزندش باشد «مرضعة» گویند (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۷۰؛ جوهری، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۲۲۰). ازهری (۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۳۰۰) هم گفته است: «امرأة مُرْضِع» به زنی گویند که فرزند

۱. این امکان نیز وجود دارد که منظور جوهری این باشد که اگر زنی باردار باشد، به او «حامل» گویند، اما اگر باری را بر پشت یا روی سر خود حمل کند به او «حامله» گویند تا میان وی و مردی که بار بر پشت خود حمل میکند، تفاوت باشد. در این صورت، دیدگاه وی دارای نکته متفاوتی است و با نظر دیگر لغویان متفاوت است.

شیرخواری دارد، اما «امراً مَرِضَةً» آن است که سینه در دهان فرزند گذاشته و در حال شیر دادن به اوست. وی دیدگاه‌های دیگری (ازهری ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۲۹۹) را هم در این باره نقل کرده است: «نحویان در باب علت دخول (ة) در واژه «مرضعة» اختلاف کرده‌اند. به نظر فراء، «مرضعة» مادر است و «مرضع» زنی است که کودکی با اوست و در حال شیر دادنش است. اما اگر به مادر «مرضع» بگویند به این جهت است که صفت شیر دادن، مختص به جنس مؤنث است (مانند «حائض») و «طامث» که به زن اختصاص دارد) و به زنی گفته می‌شود که کودکی با او همراه است که به وی شیر می‌دهد. اخفش گوید: حرف «ة» داخل بر «مرضعة» بر فعل شیر دادن و «مرضع» بر صفت شیر دادن دلالت دارد. ابوالعباس (ثعلب) گفته که سخن اخفش خطا نیست. ابوزید هم گفته که «مرضعة» به زنی گویند که در حال شیر دادن بچه است، اما «مرضع» زنی است که شیر دادنش نزدیک شده، اما هنوز شیر نداده است. همچنین به معنای زنی است که با او کودکی شیرخوار همراه است. خلیل نیز گفته است «مرضع»، زن دارای شیر است.

ابن سیده (۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۴۰۵) به جز دیدگاه یادشده، این دیدگاه را نیز نقل کرده است: «ثعلب گفته «مرضعة» زنی را گویند که شیر می‌دهد، چه خود صاحب فرزند باشد یا فرزند نداشته باشد، و «مرضع» زنی را گویند که فرزندی با او نیست، و یا ممکن است با او فرزند همراه باشد. به هر روی، تردیدی نیست که «مرضع» و «مرضعة» از صفات اختصاصی زنان بوده و با تفاوت یادشده در مورد زن به کار می‌روند.

### ۳-۳. «ناکح» و «ناکحة»

هر دو به معنای زن شوهردار و درباره زنان به کار می‌رود. ابن سیده (۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۴۶) می‌گوید: «امراً ناکح» یعنی زن دارای شوهر؛ چنان‌که در بیت زیر، این واژه در وصف زن به کار رفته است:

أَحَاطَتْ بِخَطَابِ الْأَيَّامِ وَطَلَّقَتْ      عَدَاتِنْدِ مِنْهِنَّ مَنْ كَانَ نَاكِحًا

و «ناکحة» نیز در بیت زیر به همین معنا به کار رفته است:

و مِثْلَكَ نَاحَتْ عَلَيْهِ النَّسَاءُ      مِنْ بَيْنِ بِكْرِ إِلَى نَاكِحَةٍ

۱. و فردی مانند تو، زنان از باکره و شوهردار بر او نوحه کردند.



احتمالاً در اینجا نیز همان تفاوت نسبت و فعل بین «ناکح» و «ناکحة» وجود داشته باشد؛ یعنی به زن دارای شوهر، «ناکح» و زنی که در حال شوهر کردن باشد، «ناکحة» گویند.

### ۳-۴. «طالق» و «طالقة»

از دیگر واژه‌های مشابه، واژه «طالق» است که به دو شکل مذکر و مؤنث (طالق و طالقة)، هر دو بر زن اطلاق می‌شود. به نظر خلیل، به زنی که شوهرش او را طلاق دهد، «طالق»، و به زنی که فردا طلاقش خواهد داد، «طالقة» گویند (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۱۰۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۴۱۲؛ ابن سیده، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۳۲۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ص ۲۲۵؛ فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۷۶). بعضی نیز گفته‌اند اطلاق «طالقة» بر زن به اعتبار وصف است؛ زیرا زنی که فردا طلاق داده خواهد شده، امروز به او «طالقة» گفته می‌شود که وصف وی برای فرداست و هنوز فعل طلاق واقع نشده، اما بعضی عکس این را گفته و در «طالقة» معنای فعل طلاق (انجام طلاق نسبت به وی) را دیده‌اند (ازهری، ۱۴۲۱ق، ج ۹، ص ۱۸؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳، ص ۳۰۳). همچنین به شتر ماده‌ای که زانوبند او را باز کرده و در قبیله رها کنند تا در محدوده آن هر جا که بخواهد بچرد، و از محدوده چراگاه هم دور نمیشود، «طالق» و «طالقة» گویند و نیز به شتر ماده‌ای که او را در آغوش رها کرده و ندوشند، «طالق» گویند (ازهری، ۱۴۲۱ق، ج ۹، ص ۱۹). ابن سیده با اینکه در موارد مشابه، میان شکل با «ة» و بدون «ة» تفاوت گذاشته بود، درباره این کلمه تفاوتی بیان نکرده است (ابن سیده، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۳۲۵) به هر روی، کاربردهای «طالق» و «طالقة» در فرهنگ عرب، هر دو به زن اختصاص دارد.

### ۳-۵. «مطفل»

یعنی زن دارای طفل و «أُظْفَلَتْ» هر زن یا جنس ماده را گویند هنگامی که بزیاید و به آن زن یا ماده، «مُظْفَلٌ» و «مطفلة» گویند (فیومی، ۱۴۱۴ق؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق و فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ذیل ماده «طفل»). ابن سیده (۱۴۲۱ق، ذیل ماده «طفل») نیز گوید: به هر صاحب طفلی، از انسان یا حیوان، «مطفل» گویند.

### ۳-۶. «حائض» و «طامث»

به جز شواهد یادشده، اختصاص کلماتی مانند «حائض» و «طامث» (زن تازه حیض شده)، با صیغه مذکر و بدون «ة» به زنان، دیدگاه اختصاص و کاربرد «والد» در مورد مادر را پشتیبانی می‌کند. البته در مورد واژه نخست یعنی «حائضه» نیز نقل شده، اما لغویان تفاوتی میان «حائضه» با «حائض» بیان نکرده‌اند (ر.ک: ازهری، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۱۰۳؛ جوهری، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۰۷۳؛ مدنی، ۱۳۸۴، ج ۳، ص ۴۰۸؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۵۰۳). برای این دو واژه، شکل مؤنث یا با «ة» آن یافت نشد که همانند مرضع و مرضعة بر نسبت و فعل دلالت کند.

### ۴. کاربرد مشترک برخی واژه‌های مذکر

در فرهنگنامه‌ها گاه از واژه‌هایی یاد شده که در عین آنکه به صیغه مذکر است، در مورد مؤنث و مذکر، هر دو کاربرد دارد. مانند واژه «راجع»، اسم فاعل از «رجع». این واژه در زبان عرب به معنای زنی است که بعد از درگذشت شوهرش نزد خانواده‌اش برگردد (جوهری، ابن منظور، صاحب بن عباد، ازهری، ابن فارس و زبیدی، ذیل ماده «رجع»). همچنین به شتر یا ماده الاغی که تصور می‌شود باردار است، و سپس خلاف آن ثابت می‌شود «راجع» گویند (همان)، اما همین واژه، درباره (مرد) بیماری که بعد ابتلا به بیماری و شدت آن، بهبودی یافته است نیز به کار می‌رود (ر.ک: ازهری، ابن منظور، ذیل ماده «رجع»). این واژه، همچنین به معنای بازگشت‌کننده، یعنی اسم فاعل از رجوع به معنای بازگشتن نیز کاربرد دارد (حمیری، ۱۴۲۰ق، ذیل ماده «رجع»).

نمونه دیگر از این دست، واژه «فاقد» است. در منابع لغت کهن برای «فاقد»، این معانی بیان شده است: زنی که فرزند، شوهر یا دوست خود را از دست داده است (ابن عباد، ۱۴۱۴ق و ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ذیل ماده «فقد») و زنی که بعد از فوت شوهرش ازدواج می‌کند. در فرهنگ عرب توصیه می‌کنند که بازن مطلقه ازدواج بکن، اما بازن فاقد (زنی که شوهرش مرده) ازدواج نکن (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ذیل ماده «فقد»). «فاقد» درباره آهو، گاو و کبوتر ماده به کار می‌رود و آن آهو یا گاوی است که بچه آن، شکار حیوان دیگر شود (مدنی، ۱۳۸۴ و زبیدی، ۱۴۱۴ق، ذیل ماده «فقد») یا بچه‌اش به مرحله‌ای برسد که خود غذا بخورد و از شیر خوردن گرفته شود (ابن سیده، ۱۴۲۱ق،

ذیل ماده «فقد».) حال همین واژه «فاقد» (به معنای از دست دادن چیزی)، درباره مذکر نیز به کار می‌رود، از ریشه «فقدته» یعنی آن چیز را از دست دادم و گم کردم (ر.ک: زبیدی، ۱۴۱۴ق، ذیل ماده «فقد»).

بنابراین، این شواهد تردیدی نمی‌گذارد که «والد» و «والدة» در فرهنگ عرب جاهلی و عصر نزول، از اختصاصات زنان بوده و هر دو در مورد مادر، به اعتبار صفت زاینده‌گی که مختص زن است، به کار می‌رود با این تفاوت که در یکی، اعتبار وصف زن و نسبت وی برای مادر بودن و مادری کردن و دیگری، به اعتبار فعل زاینده‌گی لحاظ شده است. بر این اساس باید گفت که «والدان»، نخست تشنیه «والد» و «أب» بوده و سپس تصور شده که «والدان»، تشنیه «والد» به معنای پدر و «والدة» به معنای مادر است و از اینجا، واژه «والد» در معنای پدر هم به کار رفته و «والدان» تشنیه «والد» به معنای پدر و «والدة» به معنای مادر تلقی شده است؛ همان گونه که «ابوین»، تشنیه «اب» و «ام» است.

## ۵. کاربرد «والدة» و «والد» در قرآن مجید

واژه «والد» به صیغه مفرد مذکر و مؤنث و تشنیه «والدان - والدین» و جمع مؤنث (الوالدات) مجموعاً ۲۷ بار در قرآن آمده که ۲۰ بار تشنیه، و هریک از «والد» و «والدة» ۳ بار آمده است. در بحث لغوی، این نتیجه به دست آمد که در فرهنگ عربی عصر نزول، «والدة» به مادر گفته می‌شود به لحاظ نسبت دادن فعل زاییدن و به دنیا آوردن به وی و نیز واژه «والد» به مادر گفته می‌شود به لحاظ نسبت دادن فرزند به وی و بیان نسبت و جایگاه مادری وی. به منظور سنجش درستی این برداشت و تفاوت، کاربرد هریک از دو واژه یادشده را در آیات شش‌گانه بررسی می‌کنیم. سیاق در سه آیه، شاهد روشنی بر اعتبار معنای فعل زادن در معنای «والدة» است. دو آیه از این سه آیه، تعبیر «والدة» را در ارتباط با مادر عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ، حضرت مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ به کار برده است:

﴿وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْ لِي جَبَّارًا سَفِيًّا﴾ (مریم: ۳۲)؛ «و مرا نسبت به مادرم نیک‌رفتار گردانیده، و خود کامه‌ای نگون‌بخت قرار نداده است».

در این آیه، حضرت عیسیٰ علیه السلام سفارش خداوند به نیکی کردن به مادرش را یادآوری میکند. تعبیر به «والدة» در اینجا بیانگر علت سفارش به نیکی کردن فرزند به مادر است و آن، فعل زادن و به دنیا آوردن است نه صرف نسبت مادر و فرزندی. همین سبب و علت، در آیه ذیل هم دیده می‌شود:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ...﴾ (مائده: ۱۱۰)؛ «یاد کن که خداوند فرمود: ای عیسیٰ پسر مریم! نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور هنگامی که تو را با روح القدس پشتیبانی کردم که در گهواره و در میانسالی با مردم سخن می‌گفتی و هنگامی که به تو کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم». در اینجا، سخن از یادکرد نعمتی بزرگ بر عیسی و مادرش است که او را بدون داشتن پدر به دنیا آورده است. دلیل تعبیر به «والدة»، که دلالت بر فعل زادن می‌کند، به جای «والد»، که صرفاً ناظر به نسبت مادری فرزندی است، این است که عیسی (یا مخاطب) را به این نعمت خدا توجه دهد که مریم (س) بدون داشتن همسر، فرزندش را به دنیا آورده است.

در آیه سوم، سخن از حق یا تکلیف مادران در شیر دادن به فرزندانشان به مدت دو سال است، بنابراین طبیعی است که بیان چنین حکمی اقتضا دارد از مادر با تعبیر «والدة»، که به فعل زادن اشاره دارد، یاد شود: ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمَّ الرِّضَاعَةَ...﴾ (بقره: ۲۳۳)؛ مادران [طلاق گرفته] دو سال تمام فرزندان خود را شیر دهند؛ [این حکم] برای کسی است که بخواهد [وظیفه] شیر دادن را به طور کامل انجام دهد».

در ادامه آیه آمده است که نه مادر باید به خاطر فرزندش از ناحیه پدر زیان ببیند و نه کسی که فرزند برایش دنیا آمده (پدر) به خاطر فرزندش از ناحیه مادر زیان ببیند: ﴿لَا تَضَارَّ الْوَالِدَةُ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ...﴾ (بقره: ۲۳۳). مشاهده می‌شود که در هر دو بخش آیه که از مادران به «والدات» و «والدة» یاد شده، فعل زادن و به دنیا آوردن فرزند، در احکام مطرح در آیه، یعنی شیر دادن و زیان ندیدن، نقش اصلی را بر عهده دارد. جالب است که در اینجا از پدر، نه به عنوان «والد»، بلکه به عنوان «مولود له» یاد شده که همین تعبیر درباره پدر، خود شاهدی است بر اینکه در قرآن، «والد»

به معنای مادر است، نه پدر.

برخلاف واژه «والدة»، واژه «والد» در دوبار کاربردش در آیه ۳۳ سوره لقمان، مخاطبان را از روز رستاخیز بیم و هشدار می‌دهد: روزی که هیچ والدی قادر نیست از جانب فرزندش چیزی را ادا یا کفایت و یا دفع کند، و هیچ فرزندی هم نمی‌تواند از والدش چیزی را ادا یا کفایت و یا دفع کند:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَاحْشُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا ﴾؛ «ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید و از روزی بهراسید که هیچ والدی نیست که از جانب فرزندش چیزی را ادا (یا کفایت) کند و هیچ فرزندی نیست که از ادا (و کفایت‌کننده) چیزی از جانب والدش باشد».

با توجه به مباحث لغوی، نزد عرب جاهلی و عصر نزول، کاربرد «والد» و واژه‌های مشابه آن درباره جنس مؤنث، امری رایج بوده است. به علاوه، فضای آیه و مضمون آن که ناظر به احوال قیامت است، اقتضاء می‌کند از واژه‌ای بهره‌گیر که دارای عمیق‌ترین بار عاطفی میان انسان‌ها باشد، و تجربه بشری، این رابطه عمیق را بیش از هرکس، حتی بیش از پدر، میان مادر و فرزند می‌بیند. روشن است که آیه شریفه، در مقام بیم دادن انسان‌ها نسبت به روزی است که احدی، حتی کسانی که عمیق‌ترین محبت را نسبت به دیگری دارد نیز نمی‌تواند برای محبوب خود خدمتی کند یا شری را از او دفع نماید. آنکه نسبت به هر فردی از چنین رابطه عاطفی و محبتی عمیق برخوردار است، مادر است نه پدر. از سوی دیگر، هرچند هر فرزندی، محبت عمیقی نسبت به پدر خود دارد، اما معمولاً بیشترین و عمیق‌ترین محبت، عاطفه و احسان خود را نثار مادر می‌کند. قرآن هم در همه مواردی که درصدد تشویق مؤمنان به احسان در حق پدر و مادر است، با به کار بردن تعبیر «والدین» به جای «ابوین»، این گرایش فطری را تأیید و بر آن تأکید کرده است (ر.ک: ادامه مقاله). بنابراین باید هماهنگ با لغت و فرهنگ عرب، «والد» در این آیه را به مادر معنا کرد تا بیم و هشدار آیه نسبت به مخاطب به اوج رسیده و او را از هرگونه امید داشتن به هر فرد دلسوزی مایوس گرداند. مقتضای بیم دادن از این صحنه هراس‌انگیز، هیچ مناسبتی با فعل زادن ندارد؛ بلکه نسبت مادری و فرزندی، محور سخن خواهد بود، و همین دلیل عدول از واژه «والدة» به واژه «والد» است. حال اگر تبیینی را که فخر رازی از این آیه شریفه بیان کرده دوباره مرور کنیم و مادر را

به جای پدر در تفسیر واژه «والد» بنهیم، هشدار و بیم آیه از روز رستاخیر و کفایت نکردن احدی از انسان‌ها به نزدیکان خود به اوج می‌رسد و انداز آیه، بازدارنده‌تر خواهد شد.

با این حال، اگر این احتمال را بپذیریم که در دوره معاصر، با نزول قرآن، واژه «والد» در معنای پدر نیز به کار میرفته است، نادرست نخواهد بود که «والد» در این آیه شریفه را به پدر هم قابل تفسیر بدانیم، و با تفسیر «والد» به پدر، غرض این آیه شریفه در عدم کفایت والد از فرزند و بالعکس به درستی به مخاطب منتقل خواهد شد. فخر رازی با توجه به این معنا، غرض آیه شریفه را چنین بیان کرده و می‌نویسد: شخص مجرم، هنگامی که بداند کسی را دارد که در حمایت از او نزد پادشاه سخن بگوید، ترسی به دل راه نخواهد داد؛ از این رو خدای تعالی در این عبارت، دو شخصی را که نهایت محبت و دلسوزی نسبت به یکدیگر دارند، یعنی پدر و فرزند را ذکر کرد تا با نزدیک‌ترین و پایین‌ترین مرتبه استدلال کند برای بالاترین مرتبه؛ زیرا هنگامی که پدر، با این همه دلسوزی و محبتش به فرزند، برای فرزندش کاری انجام ندهد و نتواند کاری انجام دهد، دیگران به طریق اولی، کاری انجام نخواهند داد. همچنین در ذکر پدر و فرزند با هم نکته لطیفی نهفته است و آن اینکه برخی از کارها هستند که پدر باید عهده‌دار انجام آن نسبت به فرزند شود، مانند پرداخت مال و تحمل برخی درد و رنج‌ها؛ در حالی که فرزند هیچ‌گاه به اندازه‌ای که پدر برای فرزندش هزینه می‌کند، حاضر نیست برای پدرش هزینه کند و درد و رنج او را تحمل کند؛ در مقابل، برخی از امور است که فرزند برای انجام آن نسبت به پدرش مبادرت می‌کند، در حالی که هیچ‌گاه پدر به اندازه فرزند، حاضر به تحمل آن نیست، مانند اهانت به پدر، که فرزند، آن را تحمل نکرده و در برابر آن عکس‌العمل نشان می‌دهد، زیرا هرکس بخواهد پدر کسی را نزد قاضی یا حاکمی احضار کند، پسر به آسانی آن تحقیر و توهین را از پدرش دفع کرده و خودش به جای پدر نزد حاکم و قاضی حاضر می‌شود، و چنانچه کار به تحمل رنجی منتهی شود که موجب خواری پدر گردد، پسر با جان خود، آن را از پدر دفع کرده و خود آن را تحمل می‌کند. بنابراین عبارت: «لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ» در مقام دفع درد و رنج از فرزند است، و عبارت «وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَاوِزٌ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا» درصدد دفع تحقیر و توهین نسبت به پدر است... (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۵، ص ۱۳۲-۱۳۳).

سومین مورد کاربرد واژه «والد» در قرآن، در آیه ۳ سوره بلد دیده می‌شود: ﴿وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ﴾؛ «و

سوگند نمی خورم به والد و به آنچه که زاده است».

در آغاز مقاله، دیدگاه‌های مترجمان و مفسران نقل شد که بالاتفاق، «والد» در این آیه را به پدر معنا کرده و مقصود از آن را حضرت آدم، یا ابراهیم، یا عموم پدران دانسته‌اند، اما برخلاف دیدگاه مفسران، نه تنها هیچ شاهد لغوی، این برداشت را همراهی نمی‌کند، بلکه شواهدی وجود دارد مبنی بر اینکه مقصود از «والد» در این آیه نیز مادر است. اولاً چنان‌که در بحث لغوی بیان شد، اساساً زادن و به دنیا آوردن، نقش مادر است نه پدر، و در این آیه، فعل زادن (و ما وُلِدَ) را به «والد» نسبت داده است. ثانیاً، قرآن در آیه ۲۳۳ بقره، برای پدر «مولودٌ له؛ کسی که فرزند برای او زاده شده است» را انتخاب کرده، نه «والد» را. ثالثاً برخی قرآن‌پژوهان معاصر برآنند که متناسب با سیاق سوره و قسم آغازین آن، «والد»، ناظر به سنت زاد و ولد در میان مردم و پی در پی بودن نسل‌ها و آمدن طبقه‌ای بعد از طبقه‌ای دیگر در شهر مکه، و به طور مطلق در سایر مناطق زمین است. به عبارت دیگر آیه شریفه، به اوضاع و احوالی توجه می‌دهد که هر فرزندی از والد (مادر)ش به ارث می‌برد (ر.ک: بنت الشاطی، بیتا، ج ۱، ص ۱۷۵-۱۷۶).

## ۶. بررسی کاربرد «والدین» در قرآن مجید

پیشتر اشاره شد که در قرآن، ۲۰ بار صیغه مثنای «والد»، یعنی «والدان» یا «والدین» آمده است که مثنای «والد» است، نه «والدة»؛ زیرا مثنای «والدة»، «والدتان» یا «والدتين» می‌شود، و مبتنی بر مباحث لغوی و کاربرد قرآنی، باید «والد» را به معنای مادر گرفت. در نتیجه، «والدین» تشبیه «والد» و «أب» خواهد بود که در این واژه (والدین) با نظر به زاینده‌گی مادر و به وجود آوردن فرزند، جانب مادر که زاینده حقیقی است، بر پدر ترجیح و لفظ «والد» بر «أب» غلبه داده شده و تشبیه بسته شده است؛ همان‌طور که «ابوین»، تشبیه «اب» و «ام» است، نه تشبیه «اب» و «أبة»، و در واژه «أبوین»، جانب پدر، که نقش تأمین غذا و هزینه و معاش و امکانات زندگی را دارد و معنای اساسی «أب» است، جانب پدر بر مادر ترجیح داده شده و به لفظ «ابوین» تشبیه بسته شده است. بر این اساس، مبتنی بر مباحث لغوی درباره «والد» و «والدة» باید گفت که در واژه «والدین»، به دلیل غلبه دادن «والد = مادر» بر «اب = پدر»، جانب مادر و نقش و جایگاه وی، بر پدر تقدم دارد؛ در نتیجه، هر

جا در قرآن «والدین» به کار رفته، مادر مقدم داشته شده است، برخلاف «ابوین» که هر جا آمده، پدر بر مادر مقدم داشته شده است. برای اثبات این فرضیه بایسته است در مجال مستقل دیگری کاربردهای «والدین» در قرآن بررسی شده و با کاربردهای «ابوین» مقایسه گردد. در صورت اثبات فرضیه یادشده، تعبیر «والدین» در قرآن، خود دلیلی بر تأیید و اثبات این بحث لغوی است که «والد» در لغت و قرآن به معنای مادر است نه پدر.

از برخی آیات شریفه قرآن می توان استفاده کرد که در لفظ «والدین»، مادر مقدم بر پدر است، از جمله دو آیه:

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهَنَا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ﴾ (لقمان: ۱۴).

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا... قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ﴾ (احقاف: ۱۵).

در آیه نخست، ابتدا به احسان و نیکوکاری نسبت به پدر و مادر سفارش می کند، سپس در ادامه، دلیل این سفارش را سختی ها و ضعف ها و ناخوشی های مادر در جریان بارداری و وضع حمل و شیردادن فرزند، حداقل به مدت سی ماه را یاد کرده است، و این همه رنج مادر را علتی برای شکرگذاری از مادر و پدر، بعد از شکر خداوند معرفی می کند.

از برخی روایات نیز تقدم مادر در مدلول «والد» فهمیده می شود. در یک روایت، هشام بن سالم از امام صادق عليه السلام نقل کرده است که فرمود: مردی نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم آمد و گفت: ای رسول خدا! به چه کسی نیکی کنم؟ حضرت پاسخ داد: به مادرت. باز پرسید: بعد از مادرم به چه کسی نیکی کنم؟ حضرت فرمود: به مادرت. دوباره پرسید: بعد از مادرم به چه کسی نیکی کنم؟ باز حضرت پاسخ داد: به مادرت. بار چهارم پرسید: بعد از مادرم به چه کسی نیکی کنم؟ رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: به پدرت (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۲۰۰).<sup>۱</sup>

در روایت دیگری امام صادق عليه السلام نقل می کند که مردی نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم آمد و از آن حضرت

۱. متن روایت این است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ مِنْ أَتْر؟ قَالَ: أُمَّكَ، قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمَّكَ، قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أُمَّكَ، قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: أَبَاكَ.



درباره نیکی کردن به مادر و پدر پرسید. پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: به مادرت نیکی کن، به مادرت نیکی کن، به مادرت نیکی کن، به پدرت نیکی کن، به پدرت نیکی کن، به پدرت نیکی کن، و حضرت سفارش به نیکی کردن به مادر را به سفارش به نیکی به پدر مقدم داشت (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۲۰۱).

از این دو روایت می‌توان برداشت کرد که معنای مادر در واژه «والدین»، که خداوند در قرآن بارها به نیکی کردن نسبت به آنها سفارش کرده، مقدم بر پدر است، گرچه این روایت، خود شاهی بر دلالت یاد شده است؛ یعنی اگر بخواهیم مستندی قرآنی برای سفارش پیامبر ﷺ در دو روایت یاد شده و تقدم مادر بر پدر در احسان فرزندان ذکر کنیم، همین آیاتی خواهد بود که برای سفارش به احسان به مادر و پدر از تعبیر «والدین» بهره گرفته است و نه فرضاً «ابوین». اصولاً در قرآن کریم هر جا سفارش به احسان نسبت به پدر و مادر شده، تعبیر «والدین» برای این سفارش به خدمت گرفته شده است نه «ابوین»، چنان‌که در دو آیه پیشین آمده بود. همچنین در آیات ذیل:

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ (بقره: ۸۳)؛

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ (اسراء: ۲۳)؛

﴿وَبِرًّا بِالْوَالِدَيْنِ﴾ (مریم: ۱۴ و ۳۲) که یحیی را نسبت به مادر و پدرش نیکوکار معرفی کرده است و

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا﴾ (عنکبوت: ۸)؛

نیز آنجا که فرزند درصدد دعا کردن در حق پدر و مادر است، باز از آن دو، به «والدین» تعبیر

کرده و جانب مادر مقدم داشته شده است:

﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا...﴾ (نوح: ۲۸)

همچنین آنجا که سخن از وصیت کردن فرزند در حق پدر و مادر است، که خود نوعی

احسان به مادر و پدر به شمار می‌رود، باز لفظ «والدین» ترجیح داده شده و مادر بر پدر مقدم

داشته شده است:

۱. متن روایت این است: الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَادٍ جَمِيعًا عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ سَالِمِ بْنِ مُكْرَمٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ حُنَيْنٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ وَ سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ بَرِّ الْوَالِدَيْنِ فَقَالَ: ابْرُؤْ أُمَّكَ ابْرُؤْ أَبَاكَ ابْرُؤْ أَبَاكَ ابْرُؤْ أَبَاكَ، وَ بَدَأْ بِالْأُمِّ قَبْلَ الْأَبِ.

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ﴾ (بقره: ۱۸۰). روشن است که انتقال مال از طریق وصیت، که در این آیه به آن سفارش شده، غیر از تقسیم سهم الارث بوده و نوعی احسان به شمار می‌آید؛ لذا با تعبیر «والدین» به آن سفارش شده است، اما آنجا که سخن از قانون ارث به عنوان یک حق الهی و طبیعی به میان آمده و سهم الارث بیان شده، با استخدام واژه «ابوین»، جانب پدر بر مادر مقدم داشته شده است (نساء: ۱۱)؛ زیرا در مسائل مالی، پدر بر مادر تقدم دارد.

تقدم مادر بر پدر در آیات قرآن، که در تعبیر تثنیه «والدین» در آیات فوق تجلی یافته و در احسان کردن فرزند به والدینش، مادر را بر پدر مقدم داشته، مخاطب را به جنبه‌های عاطفی موجود در مادر (در برابر جنبه‌های عقلانی پدر) توجه می‌دهد. به عبارت دیگر یکی از ویژگی‌های نهفته در لفظ «والد»، دلالت این واژه بر جنبه‌های عاطفی ارتباط میان فرزند از یک سو و پدر و مادر از سوی دیگر است؛ در مقابل واژه «اب» که بر جنبه‌های عقلانی و تربیتی و اعتقادی دلالت می‌کند. به همین دلیل، در همه آیاتی که سخن از مهربانی، احسان، نیکوکاری، نیکی کردن، شکرگزاری و نیز دعا کردن در حق پدر و مادر سخن به میان آمده بدون استثنا در همه آنها، چنان‌که گذشت، از تعبیر «والدین» به جای «ابوین» استفاده شده است (ر.ک: منجد، ۱۴۱۷ق، ص ۱۴۲-۱۴۳).

از اینجا، معنای «والدین» علاوه بر جنبه زاینده‌گی مادر، سرشار از بار عاطفی موجود در شخصیت مادر است و براین اساس، تعبیر «والدین» در قرآن افزون بر ترجیح مقام مادر، مشتمل بر معنای عاطفی نیز شده است. از این رو در مواردی که قرار است ارثی از جانب پدر و مادر به فرزند برسد، نظر به بار عاطفی موجود در این انتقال، از تعبیر «والدین» استفاده شده است. با اینکه در این آیات، پدر و مادر در یک سطح هستند و حتی ممکن است در ارث دهی، پدر مقدم بر مادر باشد. زیرا مال، اغلب از جانب پدر به فرزندان منتقل می‌شود، به دلیل اینکه عامل این انتقال مال از پدر و مادر به فرزند، جنبه عاطفی آن است، از تعبیر «والدین» استفاده شده است؛ برخلاف ارثی که از فرزند به پدر و مادر می‌رسد که در آنجا نقش عقلانی و تربیتی و غذادهی پدر و مادر است که حق ارث را برای آنان اثبات می‌کند. لذا در آیات بیانگر انتقال ارث از فرزند به پدر و مادر، از تعبیر «ابوین» استفاده شده و بدین وسیله پدر را در سهم الارث فرزند، بر مادر مقدم داشته است:

﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ﴾ (نساء: ۷)

﴿وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ﴾ (نساء: ۳۳)

رابطه عاطفی محکم و عمیق میان پدر و مادر با فرزند، در آیه زیر نیز مشاهده می‌شود، آنجا که خداوند از مؤمنان می‌خواهد در زندگی، از قسط و عدالت محافظت کنند و به حق شهادت دهند و لو آنکه آن شهادت، بر ضرر خودشان یا والدین شان باشد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ﴾ (نساء: ۱۳۵). تعبیر «والدین» در آیه، که در مقام برپا داشتن و محافظت کردن از عدالت است، از عمق رابطه عاطفی میان فرزند و والدینش حکایت می‌کند؛ زیرا انسان به شدت در معرض آن است که به خاطر عاطفه موجود میان فرزند با پدر و مادرش، از شهادت دادن علیه آنها سر باز زند و عدالت را زیر پا نهد.

### نتیجه‌گیری

از رهگذر تحقیقی که در این مقاله انجام گرفت، به دست آمد که در فرهنگ عرب و منابع لغت تا پایان قرن چهارم، کاربرد واژه «والد» و «والده» هر دو به معنای مادر، غیر قابل انکار است با این تفاوت که در معنای «والد»، نسبت مادری - فرزندی و در «والده»، معنای فعل زاینده‌گی نهفته است. این تفاوت، که در فرهنگ عربی شواهد فراوانی در کلمات اختصاص یافته به زنان دارد، در کاربرد قرآنی این دو واژه نیز قابل تطبیق است و می‌توان بر اساس آن، واژه «والد» را در قرآن به معنای مادر تفسیر کرد. با این حال اگر مبتنی بر کاربرد واژه «والد» در برخی روایات صدر اسلامی، نتوان کاربرد واژه «والد» به معنای پدر را در دوره معاصر با نزول قرآن انکار کرد، باید جواز تفسیر «والد» در قرآن به هر دو معنای مادر و پدر را پذیرفت و خللی در تفسیر آیات مشتمل بر آن ایجاد نخواهد شد. همچنین واژه «والدین» نیز تشبیه «والد» به معنای مادر و «أب» به معنای پدر است و در بیشتر کاربردهای این واژه تشبیه، مادر مقدم بر پدر است. بر این اساس، در برخی آیاتی که این واژه به کار رفته، گرچه مادر و پدر، هم سطح در نظر گرفته شده و یا حتی پدر مقدم بر مادر است، اما ترجیح واژه «والدین» بر «ابوین»، با هدف توجه به بعد عاطفی موجود در کلمه «والدین» است.

## فهرست منابع

۱. ابن دريد، محمد بن حسن؛ **جمهرة اللغة**؛ بيروت: دار العلم للملايين، ۱۹۸۸ م.
۲. ابن سيده، علي بن اسماعيل؛ **المحکم و المحيط الأعظم**؛ بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۲۱ ق.
۳. ابن عطية، عبدالحق بن غالب؛ **المحزر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز**؛ دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۲۲ ق.
۴. ابن فارس، احمد بن فارس؛ **معجم مقاييس اللغة**، قم: مكتب الاعلام الاسلامي، ۱۴۰۴ ق.
۵. ازهرى، محمد بن احمد؛ **تهذيب اللغة**؛ بيروت: دار احياء التراث العربي، ۱۴۲۱ ق.
۶. بلاغى سيد عبدالحجت؛ **حجة التفاسير و بلاغ الإكسير**؛ قم: انتشارات حكمت، ۱۳۸۶ ش.
۷. بنت الشاطى، عائشه؛ **التفسير البيانى**؛ دارالمعارف، قاهره، بيتا.
۸. جوهرى، اسماعيل بن حماد؛ **الصحاح**؛ بيروت: دار العلم للملايين، ۱۳۷۶ ش.
۹. حميرى، نشوان سعيد؛ **شمس العلوم و دواء كلام العرب من الكلوم**؛ دمشق: دارالفكر، ۱۴۲۰ ق.
۱۰. خسروانى، عليرضا؛ **تفسير خسروى**؛ تهران: انتشارات اسلاميه، ۱۳۹۰ ش.
۱۱. دهلوى، شاه ولي الله احمد بن ابراهيم؛ **ترجمه قرآن**؛ سراوان: كتاب فروشى نور، بيتا.
۱۲. راغب اصفهانى، حسين بن محمد؛ **المفردات في غريب القرآن**؛ بيروت: دارالعلم - الدار الشامية، ۱۴۱۲ ق.
۱۳. زبيدى، مرتضى محمد بن محمد؛ **تاج العروس**؛ بيروت: دار الفكر، ۱۴۱۴ ق.
۱۴. زمخشري، محمود بن عمر؛ **مقدمة الأدب**؛ تهران: مؤسسه مطالعات اسلامي دانشگاه تهران، ۱۳۸۶ ش.
۱۵. شريف رضى، محمد بن حسين؛ **نهج البلاغه**؛ تصحيح: صبحى صالح، قم: هجرت، ۱۴۱۴ ق.
۱۶. صاحب، اسماعيل بن عباد، **المحيط في اللغة**، بيروت: عالم الكتب، ۱۴۱۴ ق.
۱۷. صلواتى، محمود؛ **ترجمه قرآن**؛ تهران: مبارك، ۱۳۸۷ ش.
۱۸. طبرسى، فضل بن حسن؛ **مجمع البيان في تفسير القرآن**؛ تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۱۹. طبرى، محمد بن جرير؛ **جامع البيان في تفسير القرآن (تفسير الطبرى)**؛ بيروت: دار المعرفة، ۱۴۱۲ ق.

٢٠. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه؛ تفسیر نور الثقلین؛ قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ق.
٢١. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
٢٢. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ قم: نشر هجرت، ۱۴۰۹ق.
٢٣. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب؛ القاموس المحیط؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
٢٤. فیومی، احمد بن محمد؛ المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی؛ قم: موسسه دار الهجرة، ۱۴۱۴ق.
٢٥. ماوردی، علی بن محمد؛ النکت و العیون تفسیر الماوردی؛ بیروت: دار الکتب العلمیة، بیتا.
٢٦. مدنی، علی خان بن احمد؛ الطراز الأول؛ مشهد: مؤسسة آل البيت للإحياء التراث، ۱۳۸۴ش.
٢٧. المنجد، محمد نور الدین؛ الترادف فی القرآن الکریم بین النظرية و التطبيق؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۷ق.
٢٨. موسی، حسین یوسف؛ الإفصاح فی فقه اللغة؛ قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
٢٩. میبدی، احمد بن محمد؛ کشف الاسرار و عدة الأبرار؛ تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۱ش.
٣٠. ناشناس؛ ترجمه قرآن (دهم هجری)؛ تهران: بی نا، ۱۴۱۵ق.